University of Tehran press

Research in Contemporary World Literature, *Volume 27*, Number 2, Autumn and winter 2022, Page 852 to 869 **852**

p-ISSN : 2588-4131 e-ISSN: 2588 -7092

http//jor.ut.ac.ir ،Email: pajuhesh@ut.ac.ir

Metamodern Subjectivities in Don DeLillo's *The Body Artist*: Arborescent and Rhizomatic Subjectivities

Zohreh Ramin [1] Nasrin Nezamdoost [2] ✉

1. Department of English Literature, Faculty of Foreign Languages and Literature, University of Tehran. Email: zramin@ut.ac.ir

2. Department of English Literature, Faculty of Foreign Languages and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: nezamdoost@ut.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 19 July 2022

Received in revised form 01 October 2022

Accepted 04 October 2022

Published online January 2023

Keywords:

Metamodernism, Subjectivity, Rhizome, Deleuze and Guattari, DeLillo, *The Body Artist*

ABSTRACT

According to some critics, the modernist novels are claimed to just present modern characters and postmodernist novels solely show the postmodern ones. However, the protagonists of Don DeLillo's *The Body Artist* (2001) are simultaneously both modern and postmodern. The purpose of this research is to study the protagonists of this novel to go beyond the predestined conventions. As Metamodernism is based on the oscillation between modernism and postmodernism, the study applies Vermeulen and Akker's theories on Metamodernism (2010) to survey the juxtapositions between modernism and postmodernism in this novel. Besides, Deleuze and Guattari's Arborescent and Rhizomatic Subjectivities (1987) are applied to deeply analyze the characters. The findings of this study show that the protagonists of DeLillo's novel are in the process of losing self and becoming the other. They swing like a pendulum between the characteristics of individuality and multiplicity, being modern and becoming postmodern, being oneself and becoming the other, staying arborescent and turning into Rhizome. Therefore, the main characters of *The Body Artist*, Lauren and Mr. Tuttle, are Metamodern.

Cite this article: Ramin Zohreh and Nezamdoost Nasrin. "Metamodern Subjectivities in Don DeLillo's *The Body Artist*: Arborescent and Rhizomatic Subjectivities". *Research in Contemporary World Literature, 27*, 2, 2023, 852-869, -.DOI: http//doi.org doi: 10.22059/jor.2022.345940.2322

© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: http//doi.org/10.22059/jor.2022.345940.2322 .

انتشارات دانشگاه تهران

پژوهش ادبیات معاصر جهان، دوره ۲۷، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، از صفحه ۸۵۲ تا ۸۶۹ ۸۵۳

شاپاي چاپي (p-ISSN): ۲۵۸۸-۴۱۳۱ شاپاي الکترونیکی (e-ISSN): ۲۵۸۸-۷۰۹۲

نشانی اینترنتی مجله: http//jor.ut.ac.ir، پست الکترونیک: pajuhesh@ut.ac.ir

شخصیتهای متامدرن در رمان *تَنی هنرمند* اثر دان دلیلو: فردیتهای درختی و ریزوماتیک

زهره رامین [۱] نسرین نظام دوست [۲] ✉

۱. گروه ادبیات انگلیسی، دانشکده زبانها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.zramin@ut.ac.ir

۲. گروه ادبیات انگلیسی، دانشکده زبانها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.nezamdoost@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: مقالهٔ پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۴/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۲۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۱/۱۰

چکیده

به‌باور برخی منتقدان، در رمانهای مدرنیستی، صرفاً شخصیتهای مدرن و در رمانهای پسامدرن فقط هویت های پسامدرن به تصویر کشیده میشوند. درحالیکه شخصیتهایِ رمان *تَنی هنرمند* (۲۰۰۱) اثرِ رمان نویس برجسته ی آمریکایی دان دلیلو علاوهبر مدرنبودن، پسامدرن نیز هستند. هدف پژوهش حاضر بررسی ویژگیهای شخصیتی کاراکترهای اصلی این رمان به منظور فراتر رفتن از چهارچوب های قراردادی و از پیش تعیینشده برای آنهاست. از آنجایی که متامدرنیسم بر پایه ی نوسان بین مدرنیسم و پسامدرنیسم بنا شده-است، این پژوهش از دیدگاه منتقدانی چون توماس ورمِلن و رابین آکر (۲۰۱۰) درمورد متامدرنیسم بهره گرفته است تا به بررسی همنشینی های نوسانی بین مدرنیسم و پسامدرنیسم بپردازد. علاوه بر این ، مفاهیم فردیت درختوار و ریزوماتیکِ دلوز و گاتاری (۱۹۸۷) نیز برای واکاوی عمیقتر شخصیتهای اصلی رمان به کار گرفته شدهاست. یافته های مطالعه حاضر نشان میدهد که شخصیتهای رمان در حال گذار از نَفْس، رهایی از قید تَن و دیگری شدن هستند؛ وهمچون آونگی بینابین ویژگیهای متضادِ همنشین ،نوسان میکنند و پویایی هردو و هیچکدام را بهنمایش میگذارند. به عبارت دیگر، شخصیتهای *تَنی هنرمند*، بین فردیت و چندگانگی، مدرن ماندن و پسامدرن شدن، با خودْ ماندن و دیگری شدن، و درخت-وار بودن و ریزوماتیک شدن درحال نوسان اند. بنابراین، کاراکترهای اصلی این اثر دلیلو، لورن هارتِکه ی هنرمند و آقای توتل، شخصیت های متامدرنی هستند که تلفیق نوسانی بین ویژگی-های متقابل مدرن و پسامدرن را به نمایش میگذارند.

کلیدواژه‌ها:

متامدرنیسم، فردیت، ریزوماتیک، دلوز و گاتاری، دلیلو، تَنیهنرمند

استناد: رامین زهره و نظام دوست نسرین. "شخصیت های متامدرن در رمان تَنی هنرمند اثر دان دلیلو: فردیت های درختی و ریزوماتیک". *پژوهش ادبیات معاصر جهان*۲۷, ۲, ۱۴۰۱, ۸۶۹-۸۵۲.

DOI: http//doi.org/ 10.22059/jor.2022.345940.2322

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسندگان.

CC BY NC

۱. مقدمه

آیا مرزی مشخص و مجزا برای طبقه‌بندی اثر یک نویسنده وجود دارد؟ حایلی که نویسنده نتواند پا از آن فراترگذارد؟ در این باب، ایهاب حبیب حَسن (۱۹۸۷) چنین می‌نویسد:

مدرنیسم و پسامدرنیسم به وسیله ی یک حایل آهنی یا دیوارچین از هم جدا نشده‌اند؛ تاریخ همچون لوحی بازنویسی شده است و فرهنگ آن به‌زمان گذشته، حال و آینده نفوذ می–کند. من گمان می‌کنم که همه ما در آنِ واحد کمی ویکتوریایی، کمی مدرن و کمی پسامدرن هستیم. یک نویسنده ممکن است در طول زندگی‌اش اثری را خلق کند که هم مدرن و هم پسامدرن باشد. (۸۸)

افزون براین ، فرانسیس لیوتارد از مدرنیسم و پسامدرنیسم به‌عنوان «جریان‌های دوره‌ای که در طول تاریخ به طور متوالی جایگزین و جانشین هم می‌شوند» یاد می‌کند (به نقل از سیم ۲۸۵). با استناد به گفته‌های حَسن و لیوتارد می‌توان فرض کرد که این جریانات در آینده نیز نمایان می‌شوند و با ویژگیِ مدرنیستی و پسامدرنیستی می‌توانند همراه باهم در اثر نویسنده حضور داشته باشند و کارزار مدرنیسم و پسامدرنیسم باشند.

لیندا هاچن در سال ۲۰۰۲ در کتاب سیاست‌های پسامدرن، «پایان پسامدرنیسم» را اعلام می کند (۱۶۶) و صاحب‌نظران را به نام گذاری آنچه در ابتدا «پسا– پسامدرنیسم» لقب گرفته بود، دعوت می‌کند (۱۸۱). درحالیکه هاچن در سال ۲۰۰۷ در مقاله خود به نام "برای ابد رفته اما هنوز اینجاست" به‌این نکته اشاره می‌کند که باوجود اینکه عصر پسامدرنیسم گذشته–است، هنوز هم حضور پسامدرنیسم احساس می‌شود (۱۶).

ورمِلن و آکر در پاسخ به‌فراخوان هاچن، از مفهوم «متامدرنیسم » رونمایی می‌کنند. آنها متامدرنیسم را «ساختاری‌حسی» تعریف می‌کنند (آکر و همکاران ۶). آن‌دو از نظریات فرهنگی ریموند ویلییامز برای بسط این مفهوم بهره می‌برند. از منظر ویلیامز (۱۹۷۷) درک این نوع حس «تجربه‌ای اجتماعی» و جمعی است که از تجارب دوره‌ها و نسل‌های قبل متمایز است (۱۳۱). این «احساس جمعی، تنها می‌تواند از طریق هنر درک شود، و باعث ایجاد ارتباط شود» (ویلیامز و اروم ۴۰). علاوه برآن، در سال ۱۹۷۵ واژه متامدرنیسم برای اولین بار توسط مسعود زوارزاده به عنوان «گرایشی در ادبیات به منظور فراتررفتن از رمان تفسیری‌مدرنیستی» به کارگرفته شد (۶۹). بنابراین، «ساختارحسی» متامدرنیسم به ادراکی اشاره می‌کند که در عصر حاضر، پس از

درک مدرنیسم و پسامدرنیسم، به صورت مشترک تجربه می‌شود. این مفهوم در بخش «چهارچوب نظری پژوهش» به‌تفصیل توضیح داده می‌شود.

به‌باور برخی منتقدان، آثار رمان‌نویس آمریکایی دان دلیلو در حوزه ی مدرنیسم و از نظر بعضی دیگر در حوزه ی پسامدرنیسم نوشته شده‌اند. تام لوکلِر (۱۹۸۵)، فرانک لانتِرسا (۱۹۹۱) و فیلیپ نِل (۲۰۰۲، ۲۰۰۸)، دلیلو را نویسنده ایی مدرنیستی می‌خوانند. درحالیکه دلیلو از منظر منتقدانی چون کریستوفر داگلاس (۲۰۰۲)، کریستوفر باتلر (۲۰۰۲)، داگلاس نایت (۲۰۰۸) و جولیا بریتباخ (۲۰۱۲) پسامدرنیست محسوب می‌شود.

سؤالی که ذهن نویسنده ی مقاله حاضر را درگیر کرده این است که آیا اثر نویسنده‌ایی چون دان دلیلو می‌تواند به طور همزمانْ تلفیقی از ویژگی متقابلِ مدرنیستی و پسامدرنیستی باشد؟ برای پاسخ به این مهّم، رمانِ تَنی هنرمند (۲۰۰۱) اثر دلیلو از منظر نظریات متامدرنِ ورمِلن و آکر واکاوی می‌شود.

پیشینه پژوهش: لورا دی پرته (۲۰۰۵) در مقاله ی خود باعنوان « تَنی هنرمند اثرِ دان دلیلو: عملکرد بَدن و روایت تروما» ، با تکیه بر ویژگی‌های هنرمند مدرن از جمله خود تبعیدی و انزواطلبی این رمان را از منظر روانشناختی بررسی کرد. نظریه ی جنجالی روانکاو مجارستانی–فرانسوی نیکولاس آبراهام درمورد تجربیاتِ تُروماتیک شخصیت‌های اصلی رمان که به صورت فانتوم‌ها یا خیال‌پردازی و شبح در رمان نمود پیدا کرده، مورد مطالعه قرار گرفته‌است.

کُنتولیس و کیتیس (۲۰۱۱) در مقاله ی « تَنی هنرمند اثرِ دان دلیلو: زمان، زبان و سوگ» (۲۰۱۱) از منظر زبان شناسی ویژگی‌های مدرنیستی این رمان دلیلو را بررسی می‌کنند. آنها با اشاره بر موضوعات ساده و روزمره که با جملات کوتاه، ساده و عاری از پیچیدگی های زبانی همراه شده‌است بر سبک نگارش مدرن این اثر تاکید می‌کند. علاوه بر این ، با تمرکز برحروف ربط «و» و «یا» در دیالوگ های لورن هارتکِه یکی از شخصیت های اصلی رمان، شکاف های ایجاد شده در هویت وی را واکاوی می کند.

اوستین در «هنرمندان دلیلو بِسانِ ددالوس» (۲۰۰۸) به‌بررسی سه رمان دلیلو به‌نام های خیابان بزرگ جونز (۱۹۷۳)، مائو دوم (۱۹۹۱) و تَنی هنرمند (۲۰۰۱) می‌پردازد. وجه اشتراک این رمان‌ها این است که شخصیت‌های اصلی آنها ، هنرمندان مدرنی هستند که ویژگی‌های مشابهی با شخصیتِ استفان ددالوسِ رمان مدرن جیمز جویس باعنوان چهره ی مرد هنرمند در جوانی

(۱۹۱۶) دارد. اوستین با برشماردن ویژگی‌های هنرمندِ مدرن تلاش می‌کند رمان‌های نام برده شده از دلیلو را در زمره ی آثاری که در سبک مدرن نوشته شده‌اند، قلمداد کند.

فیلیپ نِل در «دلیلو و مدرنیسم» (۲۰۰۸) مدعی «قِرابت » دلیلو با مدرنیسم است و برای اثبات چنین امری، به‌وجوه مشترک زیادی در سبک نگارش و گزینش واژگان دلیلو و رمان نویسان مدرنیستی چون جیمز جویس، ویرجینیا وولف و ارنست همینگوی اشاره می‌کند (۱۳-۱۸). نِل در مقاله ی «بازگشت دان دلیلو به فرم: مدرنیست شاعرانه ی تَنی هنرمند» (۲۰۰۱) از منظر زبان شناختی این رمان دلیلو را مدرنیستی خطاب می‌کند.

پیشینه ی پژوهش حاضر، بر مدرنیست بودن رمان تَنی هنرمند صحه می‌گذارد؛ اما همانطور که در مقدمه اشاره شد، منتقدانی چون داگلاس (۲۰۰۲)، باتلر (۲۰۰۲)، نایت (۲۰۰۸) و بریتباخ (۲۰۱۲) بر سبک پسامدرنیستی آثار دلیلو تأکید دارند. داگلاس (۲۰۰۲) با تکیه بر «درون مایه پسامدرنی» آثار دلیلو که مبتنی بر حمکرانی «شبیه سازی و فراواقعیت-هاست» دلیلو را پسامدرنیست و آثارش را پسامدرن قلمداد می‌کند (۱۰-۴۶). نایت (۲۰۰۸) بر این باورست که «ناکام ماندن گرایش‌های آرمانی- مدرنیستی دلیلو» او را به سوی پسامدرن سوق داد و به یک رمان‌نویس حوزه ی پسامدرن مبدل کرده است (۲۷-۲۸). علاوه برآن، باتلر (۲۰۰۲) و بریتباخ (۲۰۱۲) با برشمردن ویژگی‌های آثار نویسندگان پسامدرن، دلیلو را در گروه پسامدرن‌نویسان طبقه بندی نمودند (باتلر ۱۲۳، بریتباخ ۱۴-۱). حال آنکه تاکنون ویژگی‌های پسامدرن این رمانِ دلیلو، رمان تَنی هنرمند، مورد بررسی قرار نگرفته‌است. نویسنده در تلاش است با پسامدرن خواندن این رمان- در عین مدرن بودن- دریچه‌ایی جدید برخوانش این اثر دلیلو بگشاید.

چهارچوب نظری: پژوهش حاضر از دو نظریه ی زیر برای واکاوی رمان تَنی هنرمند (۲۰۰۱) بهره می‌برد: نظریه ی متامدرنیسمِ توماس ورمِلن و رابین ون دِن آکر(۲۰۱۰) و نظریهٔ فردیت درخت‌وار و فردیت ریزوماتیکِ دلوز وگاتاری (۱۹۸۷).

نظریه ی متامدرنیسمِ توماس ورمِلن و رابین آکر برای انجام پژوهش حاضر برروی رمان تَنی هنرمند اثرِ دلیلو از نظریات متامدرنیستی توماس ورمِلن و رابین آکر(۲۰۱۰) استفاده می‌شود. پیشوند «متا » در متامدرنیسم به معنای «با، بین و فراتر» است. طبق نظر این دو نظریه‌پرداز «متامدرنیسم از نظر معرفت‌شناختی همراه با مدرنیسم و پسامدرنیسم، از نظر هستی‌شناسی بین مدرنیسم و پسامدرنیسم، و از نظر تاریخی فراتر از مدرنیسم و پسامدرنیسم قرار دارد» (۲). واژه «متا» در متامدرنیسم با معنای «بین یا میان» حاکی از «بینابینیِ نوسانی» است. این نوع نوسان

که به«پویایی هردو هیچکدام» نیز معروف است ، «جریانی دیالکتیکی» است که بر «نوسان بین جایگاه های متضاد» دلالت دارد (آکر و همکاران ۱۰). این جریان به طور «همزمان بین مدرنیسم و پسامدرنیسم در نوسان است ولی هیچ یک از آنها را به تنهایی شامل نمی‌شود.» به بیان بهتر، نه کاملاً مدرن است و نه کاملاً پسامدرن؛ بلکه دربین این دو مفهومِ متقابل درنوسان است. «پویایی هردو هیچکدام» بر مفهوم افلاطونی «بینابینیت » نیز ارجاع دارد. افلاطون، «بینابینیت» را نوعی درگیری کشسان میان دو مفهوم متضاد توصیف می‌کند؛ گویی راه‌گریزی بجز «نوسان بین این دو موقعیت متضاد» وجود ندارد (ورمِلن و آکر ۶). منتقدان متامدرن، ورمِلن و آکر(۲۰۱۰) ، در مقاله ی «یادداشت‌هایی بر متامدرنیسم» تأکید می‌کنند:

متامدرنیسم بین مدرنیسم و پسامدرنیسم در نوسان است. متامدرنیسم بین مدرن و پسامدرن، بین یگانگی و چندگانگی، یکپارچگی و گسیختگی، و وضوح و ابهام پس و پیش می رود. متامدرنیسم همچون آونگی بین قطب های متضاد نوسان می کند... به سمت هر قطب که نزدیک می شود قطب مخالف، آونگ را به سمت خود می کشد زیرا وحدت و یگانگی قطب های متضاد امکان پذیر نمی باشد. بنابراین، پویایی هردوهیچکدام رخ می دهد که به موجب آن مقوله ای هم مدرن است و هم پسامدرن ولی هیچ یک از آن دو به تنهایی نیست. (ورمِلن و آکر ۵-۷)

فردیت درخت‌وار و فردیت ریزوماتیکِ دلوز و گاتاری بر اساس یکی از نظریه‌های دلوز و گاتاری (۱۹۸۷) که از زیست شناسی پا به‌حیطه ی فلسفه گذاشته است، فردیت به دو بخش فردیتِ «درختْ مانند» و فردیتِ «ریزوم » یا ساقه مانند تقسیم شده است (۵). رویکرد درخت‌وار به شکل ظاهری «تَنه» درخت که عمودی و روبه بالاست» اشاره دارد و نشانگر«درونیت فرد گرای مدرنیسم» است (۵). ریزوم به ریشه‌ها و ساقه‌های فرعی و افقی گیاه اشاره دارد که به صورت مداوم «در حال تغییر و جوانه‌زدن» هستند. برخلاف ریشه ی اصلی درخت که رو به زمین در دل خاک در یک جهتِ خاص سیر می‌کند، ریزوم به هر سو سَرک می‌کشد و فرصت جوانه زدن های جدید را تجربه می کند. به بیان دیگر، شخصیت های فردگرایی مدرن همچون تنه درخت بر استواری فردیت خود تاکید دارند . حال آنکه شخصیت‌های پسامدرن همچون ریزوم مدام جوانه می‌زنند، ریشه می‌دوانند، تکثیر می‌شود و چندگانگی و کثرت را به نمایش می‌گذارند.

۲. بحث و بررسی

فردیت مدرنیستی و درخت‌وار در تَنی هنرمند: به باور هاوِل، از بارزترین ویژگی شخصیت‌های اصلی آثار مدرنیستی می توان «اصالت ، فردیت و منحصر به خود بودن» را برشمرد (۴۳).

«فردیتِ» مدرنیستی در تضادِ آشکار با شخصیت‌های پسامدرن که «توده ایی یا گروهی » خوانده می شوند، قرار دارد. منظور از توده‌ایی بودن شخصیت های پسامدرن، «چندگانگی»، کثرت، چند بعدی و متغییر بودن آنهاست (ویتورث، ۲۰۰۷: ۱۴). علاوه بر آن، کاراکتر مدرن فردی «خودْ مختار» است که اعمالش با انتظارات و قراردادهای جامعه متفاوت است. گویی «قهرمانِ مدرن» به مثابه ی فردی است که اختیارِتام دارد تا زندگی خویش را به‌شیوه‌ای که خود برمی‌گزیند، هدایت کند. حتی این گزینش‌ها ممکن است در تضاد با آداب و رسوم جامعه ی خود باشد (هاول ۴۹-۵۰).

یکی از دغدغه های دلیلو «بازنمایی فردیت» در آثارش است (لِیست ۱). در آغاز رمانِ تَنی هنرمند ، لورن و رِی هر کدام شخصیِت هایی مدرن با مؤلفه های یکپارچگی، ثبوت، و اصالت را به نمایش می‌گذارند. دلیلو برای توصیف این زن و مرد استفادهٔ هوشمندانه ایی از صفات ملکی می‌کند:

«مرد که قهوه اش را هم می زد با روزنامه نشست. قهوه ی خودش بود و فنجانِ خودش. روزنامه را با هم شریک بودند ولی در عملْ، بی آن که گفته شده باشد،روزنامه مالِ زن بود.» (۹)

«نانِ تُستْ مالِ مرد بود، گزارش وضع هوا مالِ زن.» (۱۱)

«روزنامه مالِ زن بود، تلفن مالِ مرد.» (۱۴)

بنابراین، صفات ملکی بر فردیت زن و مرد، لورن و ری، تأکید می کنند. چنین وجه تمایزی هر گونه تلاقی و هم پوشانی هویت های تفکیک شده را در رمان به چالش می‌کشد. هنرمندی که «پیام آور روح مدرنیسم» است، همچون «قهرمانی تنهاست» (هاول ۵۰). پرلوف در بابِ ویژگی های مدرنیسم اشاره می‌کند که هنرمند بِسان قهرمانی است که «با خود بیگانه» شده- است. (۱۵۸) کِرمود نیز تأیید می کند که «بیگانگی با خویشتن» یکی از ویژگی‌های برجسته آثار مدرن است. هنرمند مدرن که دارای قدرت تجربه ی «درکِ ناگهانی» یا لحظه ی تجلی است-همانطور که جیمزجُویس از آن یاد می کند- نیازمند تحمل درد و رنج، تنهایی و از دست دادنِ روح جاودانه خود است (۴). لورن با تحمل تنهایی و انزوا و تمرینات بدنی فشرده و سنگین، لحظه ی بودن و ماندن در تَن خود و لحظه ی مشقت بار دگردیسی به تَن-های دیگران (دلیلو ۹۲) را عمیقاًدرک می‌کند.

اوستین به «سکوت و تبعید» هنرمند در رمان چهرهٔ مردی هنرمند در جوانی و در تَنی هنرمند اشاره می‌کند که در آن هنرمندان مدرنیستی، الگوهای «انزوا و ظهور» و «به دام افتادگی

و فرار» را به نمایش می‌گذارند (۱۳۷). لورن برای تحمل درد فقدان همسرش ری، به کلبه دورافتاده اشان رخت برمی‌بندد و منزوی می‌شود. تماس تلفنی ماریا، دوست لورن، تصدیقی بر این ادعاست: «کاش خودت را کنار نکشیده بودی. تو باید نزدیک کس و کارها و چیزهای دور و برت باشی. تنهایی که خوب نیست. می‌دانم چه احساسی بهش داشتی. چقدر معرکه بود، خدا. اما تو که نمی‌خوای تو خودت کز کنی.» (دلیلو ۳۸). افزون بر این گفتگوی لورن با با مرد غریبه ایی که لورن در ادامه او را آقای توتل می‌نامد نیز انزوا و تنهایی لورن را نشان می‌دهد: «این خانه. تنها کنار دریا... خانه، دنیای آبی آن بیرون، و چقدر کلمه تنها درست به زن برمی‌گشت و به خانه و چقدر کلمه دریا بر انزوا تکیه داشت» (دلیلو ۴۵). عبارت «خانه. تنها کنار دریا» در عین تاکید بر انزوا، «با تمام وجود رهایی را هم نشان می‌داد، راه گریزی از محدوده های محصور در کتاب نفس» (دلیلو ۴۵). همچون هنرمندان مدرن، این خود تبعیدی و انزواطلبی به شکوفایی بیشتر هنرش منجر می‌شود. «لورن از فردای روزی که برگشت شروع کرد به نرمش های تنفسی. باید کارهای جسمی‌اش را از سر می‌گرفت» (دلیلو ۳۶). «بدن سازی همه چیز را شفاف می‌کرد. زن به وضوح می‌دید و فکر می‌کرد ...گاهی مثل یک مرتاض نفس می‌کشید، با هر نفس عمیق عمر می‌گذرد، بی برگشت. اول نفس، بعد نفس نفس، بعد بند آمدن نفس» (دلیلو ۵۳). لورنی که احساس می‌کند در زندان تن گرفتار شده، با تحمل تمرینهای شدید بر بدن هنرمند خودش «سعی می‌کند از بند تن رها شود– از تَن خودش البته» (دلیلو ۹۲). به عبارتِ دیگر، نویسنده مدرن صحنه دراماتیک «پرواز از هزارتوی غم» را به تصویر می‌کشد تا «پویایی هنر را از درون مایه ی مرگ» بیافریند (اوستین ۱۳۷). در واقع، دلیلو در رمانش محدودیت‌های انزوا و تبعید را نشان می‌دهد و تلاش می‌کند وظیفه ی دوگانه هنرمندان را آشکار سازد: اِنزوا و جدایی از جامعه در عین در متنِ جامعه بودن. گویی مفاهیم دوگانه جدایی و همنشینی همراه با هم در هنرمند نمود پیدا می‌کند. لورن در خود تبعیدی و انزوا به مکاشفه و درکی از تَن هنرمند خود می رسد که میتواند از بند آن رها شود. او در اجراهای هنرمندانه خود بر روی صحنه آن آگاهی را بر مخاطبانش انتقال می‌دهد. چپمن به عنوان خبرنگار و تماشاگر اجراهای لورن اذعان می‌کند که «صحنه‌ها در مورد من و شما هستند. آنچه با غرابت انزوا شروع می‌شود به ما نزدیک می‌شود. بحث بر سر هویت است» (دلیلو ۹۶). لورن هنرمند در انجام وظیفه دوگانه هنرمند موفق عمل کرده است.

آنچه آثار دلیلو را در ی مدرنیسم قرار می‌دهد قائل شدن «مقام قهرمانْ برای هنرمند» است. (لانترسا ۱۰۳). قهرمان رمان تَنی هنرمند لورن هارتکه ی هنرمند تداعی‌کننده استفان ددالوس شخصیت اسطوره‌ایی رمان چهره مرد هنرمند در جوانی (۱۹۱۶) اثر جیمز جویس که در سبک مدرنیسم نوشته شده‌است. ددالوس هنرمند برجسته‌ای بود که هزارتویی که هیچ راه گریزی به بیرون نداشت را برای پادشاه مینوس در کِرت ساخت تا مینوتور، شخصیتی اساطیری با سرگاو و بدن انسان را در آن هزارتو زندانی کند. اما پادشاه با کشته شدن ناگهانی مینوتور، در عوض ددالوس و پسرش ایکاروس را زندانی کرد. حال آنکه پدر و پسر برای «گریز از سرنوشت محتوم خویش» (وحیدنژاد ۶۷۱) با پشتکار و مشقت بسیار بال هایی از پر و موم ساختند. با کمک بال و پرها پرواز کردند و از هزارتو گریختند. برای لارن نیز ، تَن و بدنش بسان زندانی هزارتو مانند بود که تلاش می‌کرد از بند تَن رها شود. برای رهایی از قید و زندان تَن از خود به دیگری مبدل می‌شد. چندگانگی وجودی و نوسان میان آنها به ترتیب مبانی پسامدرن و متامدرن را یادآور می‌شود.

طبق آنچه تاکنون گفته شد، در ابتدای رمان، لورن همچون شخصیت‌های مدرن، فردگرا، با اصالت و یکپارچه است. راست قامت، استوار و یکپارچه به سانِ تنه ی درخت. شخصیتی که هنوز گرفتار کثرت و چندگانگی نشده است. لورن همچون هنرمندان مدرن به انزوا رانده شده، لحظه ی تجلی را تجربه می‌کند و به قهرمانی هنرمند مبدل می‌شود که درتلاش هست با هنر خویش از زندان تَن رها شود.

دیگری شدنِ ریزوماتیک: دگردیسی به سوژه های چندگانه ی پسامدرن: پسامدرنیسم مفهوم «اصالت»، بنیادگرایی و یگانگی را در هم می‌شکند (ساروپ ۱۳۲ ، بارِت ۲۶). شخصیت های اصلی رمان تَنی هنرمند روند طاقت فرسایی را از پس می‌گذرانند که موجب از دست دادن فردیت و اصالتِ منحصر به فرد آن ها می‌شود. در آغاز، آنها شخصیت–هایی مجزا و کاملاً تفکیک شده داشتند. همچون تَنه ی درخت استوار، ثابت و بدون تغییر. ابتدا دلیلو با بهره بردن از صفاتِ ملکی با ظرافت تمام مرز تفکیک‌کننده ی هویت پایدار آن–ها را به نمایش می‌گذارد. اما فردیتِ ری، همسر لورن، با خودکشی‌اش از بین رفت. به‌بیان دیگر، موجودیتِ فردیِ رِی داوطلبانه جای خویش را به عدمِ فردیت داد. لورنِ هنرمند بر تمرینات بدنی تمرکز کرد تا بتواند قدری با غم و اندوه مرگ ناگهانی شوهرش کنار بیاید.

لورن نیز در طول رمان شاهد روند افول فردیت خویش است. اعترافِ لورن تصدیقی بر این ادعاست: «من لورن هستم. اما کمتر و کمتر» (۱۰۲). این امر نشانگر تحلیل اصالت و هویت اوست. دلیلو توصیف می‌کند که چطور لورن بطور نمادین خود و منیت خود را در روند تمیزکاری حمام حل می‌کند: «حمام را تمیز کرد ، با اسپری ضدعفونی کننده. بعد فشاریِ اسپری را رو به سرش گرفت» (۷۰). با اسپری کردن ماده ی پاک کننده روی بدنش گویی در تلاش است ثباتِ هویت، فردیت و اصالت خود را از بین ببرد.

در صحنه ی صبحانه، لورن با ناله هایی که شوهرش وقتی در قیدِ حیات بود برای برداشتن چیزی از داخل یخچال سَرمی داد، این چنین همزاد پنداری می‌کند:

هر بار زن مجبور می‌شد خم شود و دستش را به پایین و َته یخچال برساند ناله‌ایی سر می داد. اما راستش نه هر بار چون شبیه نوحه می‌شد. زن تَرکه ای و نرم تر از آن بود که کشیدگی عضلات را حس کند و فقط از ری تقلید می‌کرد، از روی همدردی، از ناله او ناله می‌کرد اما طوری پشت سرهم و عمیق که انگار خودش هم درد دارد. (دلیلو ۱۱)

بنابراین، زن ناله‌های شوهرش را از روی عمد تقلید می‌کند. این امر حاکی از سیر تبدیل به ری شدنِ لورن است. دلیلو در مورد لورن می‌نویسد: «قدم به قدم خودش را در تَنی جا می‌داد که داشت تَن او می‌شد». (۱۰۶). زن در روند افول از هویت خود و دیگری شدن است. لوکِلر در مورد مصاحبه ای که با دلیلو در مورد رمان در تَنی هنرمند دارد ، این‌چنین می نویسد:

این کتاب دقیقاً همان طوری است که باید باشد. او می‌خواست اجزای مختلف داستان به کمک ساختارهای انتزاعی و الگوهای تکرارشونده به‌یکدیگر مرتبط باشند. پس برآن شد که از فردیتِ شخصیت ها بکاهد. که به موجب آن، ویژگی‌های فردی شخصیت ها تابعِ شکل و ساختار رمان شدند. (۲۷)

کُنتولیس و کیتیس بر از بین رفتن تدریجی میزان اهمیت افراد به علت فروپاشی فردیت آن ها تاکید می‌کنند: لورن در طول این رمان «کلیت وجودیِ خود» را از دست می‌دهد (۲۲۲). این نزول اهمیت وجودی شخصیت‌ها در افول فردیت آن ها مشاهده می‌شود.

هرگاه سخن از «پسامدرنیسم» به میان می‌آید، «کثرت و چندگانگی» به ذهن متبادر می‌شود (کانر ۶۹). بِست و کِلنر (۱۹۹۷) بر این مهم تأکید می‌ورزند که دلوز و گاتاری نظریه پردازان فردیت پسامدرنی هستند. آن دو به ماجراجویی‌های پسامدرنی دست زده اند که به ایجاد اشکال نوینی از تفکر، نوشتار و فردیت منجر شد. آنها به بررسی مواضع پسامدرن که به افول «وحدت و

یگانگی، سلسه مراتب، هویت، فردیت و مبانی مدرنیسم» منجر می‌شود می‌پردازند و از مبانی متضادی چون «کثرت، چندگانگی و تفاوت» تجلیل می‌کنند. به‌بیان دیگر، «فضایی اندیشگی دوگانه» و متناقص بر پسامدرن حاکم است (دشتی و آذرافراز ۱۲۹). در مبانی پسامدرن، نَفْس یا خود مقوله‌ایی ثابت، ایستا و درخت‌وار نیست، بلکه «مدام درحال تغییر» است (برسلر ۱۰۱). یکی از نکات قابل توجه در رمان تَنی هنرمند، گذار از فردیت مدرن بسوی چندگانگی پسامدرن است. دلیلو در مورد لورن چنین می‌نویسد: «چیزهایی که زن می–دید به نظرش همیشه در حالِ تغییر بود، فرورفته در مَسخ و یک چیز که چیز دیگری هم باشد و چه و چه» (۳۵).

دلیلو فصلی با عنوان« تَن هنرمند مُحتضر: کند، کشدار و دردناک» بین فصل شش و هفت این رمان قرار داده‌است. این بخش مربوط به‌مصاحبه ی اختصاصی ماریلا چَپمَن با لورن است که دگردیسی و مَسخ لورن را در طول اجرای خود بر روی صحنه و همچنین در رمان نشان می دهد. چَپمَن در طی مصاحبه زیر لب زمزمه می‌کند: «من دو اجرا از سه اجرا را دیده‌ام و نمی‌دانم هارتِکه چطور تَن و صدایش را عوض می‌کند» (دلیلو ۹۳). بنابراین، مصاحبه‌گر تصدیق می‌کند که لورن چنین دگردیسی‌های ریزوماتیکی را در طول اجرا انجام می‌داده‌است. به‌عنوان مثال، چَپمَن به آخرین دیگری شدن او این چنین اشاره می‌کند: «کاری می‌کند که سر جا خشکم می زند. به صدایِ دیگری تبدیل می‌شود. صدای او، صدایِ مردی برهنه، ترسناک ... تا حدودی می توانم باور داشته باشم که او اندام های جنسی مردانه دارد، مثل توی نمایش» (دلیلو ۹۶). بنابراین چَپمَن اعتراف می‌کند که چنین تغییرات جسمیِ باورنکردنی در بدن و صدای لورن در روی صحنه اتفاق می‌افتد:

نقطه ی قوت نمایش، تَنِ هارتِکه است. بارها زنانگی را چنان اسرارآمیز و پرقوت ارائه می–کند که هر دوجنس و حالت‌های بی‌نام زیادی را در بر می‌گیرد. آن روزها می‌رفت در جلد نوجوانان، واعظان عیدِ خمسین، یک زن صدوبیست ساله که ماست می‌خورد و خاطرانگیزتر از همه یک مرد حامله... بحث بر سَرِ هویت است. (دلیلو ۹۶).

لورن به جهش و تغییر هویت بسنده نمی‌کند و در طول اجرای هنری خود بر روی صحنه بارها مرزهای جنسیتی را در می‌نوردد. او از جنسیت زنانه به مردی باردار و از مرد جوانی به پیرزنی دگردیسی کرده و قالب عوض می‌کند. او از مرزهای شناخته شده جنسیتی و سنی فراتر می‌رود.

دلیلو لورن را این چنین در رمانش توصیف می‌کند: «هارتِکه هنرمندی است کـه سـعی مـی کند از بندِ تَن رها شود– از تَنِ خودش البته... همیشه در حال دیگـری شـدن اسـت» (۹۲). ایـن همیشگی بودن، فرایند «دیگری شدن تا ابد» موجود در بیانیه متادرنیسم ورملن و آکر را یادآوری می‌کند (۷). بنابراین، هویتِ فردی، ایستا و درخت‌وارِ زن هنرمنـد رمـان دلیلـو بـه هویـت هـایی پسامدرن، چندگانه و ریزوماتیک مبدل می‌شود.

نوسانِ بینابین: فردیت متامدرن: «همنشینی» یکی از مهم‌ترین مبانیِ «متامدرنیسم» است و زمانی که «مفهوم یا نظری به طور همزمان با مفهوم یا نظر دیگـری کـه درسـت در نقطـه ی مقابل آن باشد، در یک موقعیت قرار بگیرد» رخ می‌دهد (آمبرسون، ۲۰۱۵). در رمان چند لایه ی تَنی هنرمند، ویژگی‌های متقابلِ مدرن و پسامدرن خودنمایی می‌کنند. هیچ چالشـی بـرای توفـق یکی بر دیگری نیست. تنها نوسان بین این دو قطب حائز اهمیت است.

لورن بطور همزمان به ایفایِ هر دو ویژگی مدرن و پسامدرن به‌منظور نمایش دیگری شـدن می‌پردازد: «دلش میخواست خودش را بگذارد، خودش را بگـذارد تـوی بعضـی ماجراهـای تـوی روزنامه، شکلِ دیگر خیالبافی. این کار را کرد و بعد متوجه شد دارد ایـن کـار را مـی کنـد و بعـد گاهی چند دقیقه بعد دوباره این کار را با همان ماجرا یا ماجرای دیگـری مـی‌کـرد و بعـد دوبـاره متوجه می‌شد» (دلیلو۱۵).

علی رغم مرزهای تفکیک شده برای آن چه متعلقات لورن و و آنچه متعلقات رِی نـام دارد ، لورن آن مرز را می شکند. تصدیق این ادعا از زبان دلیلو این چنین آمده است: «نان تُسـت مـالِ مرد بود اما زن تقریباً نصفش را خورده بود» (۲۱). زن همانطور که از مرز مالکیت دارایی ها عبور کرده، به صورت نمادین مرز تَن فیزیکی و هویتی را نیز می‌شکند.

شخصیت های رمان چنان باهم «در می‌آمیزند» که دیگر شناسـایی فردیـت هـر کـدام بـه تنهایی «امکان پذیر نیست» (باکر ۱۰۱). فردیت لورن در «غیریت» و دیگـری شـدن فـرو مـی ریزید (کُنتولیس و کیتیس ۲۳۴). آنچه دلیلو در رمانش در این باره می نویسد حائز اهمیت اسـت: «احساس زن از تَنَش یکجورهایی که خودش نمی‌فهمید فرق کرده بـود. درسـت نمـی دانسـت، کمی بیگانه بود و ناآشنا، یکجور دیگر، لاغرتر، مهم نبود» (۳۳).

علاوه برادغام با شخصیت رِی، لورن با آقای توتل نیز ادغام می‌شود. توتل مرد نحیفی اسـت که در دورانی که لورن به سوگ شوهرش نشسته‌است ناگهان در کلبه ظاهر می‌شود: «مرد حالت بچه‌ایی سرراهی داشت–گم شده و پیدا شده– و زن فکر کرد که یابنده اوست» (دلیلو ۴۱). توتـل

نظریه ی شبیه سازیِ ژان بودریارد (۱۹۸۸) را بـه ذهـن متبـادر مـی‌کنـد. ایـن نظریـه پـرداز پسامدرن بر این باور است که «نشانه‌های شبیه واقعیت جـایگزین واقعیـت مـی–شـوند» (۱۶۷). توتل عیناً گفتگوهای میان لورن و رِی را تقلید می‌کند. نه‌تنها تقلیدی دقیـق از حـرف‌هـای آنهـا همچون ضبط صوت، بلکه صدایشان را عیناً همراه با ادا و اَطوارهای هنگام حرف زدنشان شـبیه سازی می‌کند:

مرد گفت: «کجا داری می‌روی؟»

مرد گفت: «یک سری توی شهر بزنم.»

مرد گفت: « چیزی که نمی‌خواهیم. اگر بخواییم من می‌خرم. می‌دانم چی بخرم. یـک کمـی چیز می‌خواهیم، اسمش چیه؟ جرم گیر.»

مرد گفت: «چی؟»

«اما همین الان که لازمش نداریم. وقتی رفتم می‌گیرم. آژاکس. همینه. الان که نمی‌خواهیم چیزی پاک کنیم.»

زن همه چیز را فهمید چون صدا مال او [مرد] نبود. زن گوش داد و خودِ زن بود... این چیزها را زن گفته بود. (دلیلو ۷۷).

این گفتگو در صفحه بیست و پنج رمان بین لورن و رِی اتفاق افتاده بود که در صفحه هفتاد و هفت اثر از زبان مرد که منظور آقای توتل است، بازنمایی می‌شود.

مثال بعدی نیز شبیه سازی کلام و صدای لورن را نشان می‌دهد. وقتی لیـوان آبـی از دسـت رِی به زمین افتاد، لورن گفت: «بهش دست نزن... بعداً تمیزش می‌کنم» (دلیلـو ۸۲–۸۳). توتـل عیناً با صدای لورن تکرار می‌کند: «بهش دست نزن... بعداً تمیزش می‌کنم» (دلیلو ۸۷). از ایـن‌رو توتل نمودی از شباهت تصنعی است.

زن گفت: مثل او حرف بزن. می‌خواهم این کار را برای من بکنی. می‌دانم که می‌تـوانی ایـن کار را بکنی. به خاطر من. مثل او حرف بزن.... هر چی به ذهن‌ات میرسه بگو، انگار کـه اویـی... مثل او بگو. با صدای او حرف بزن. رِی بشو. بگذار صدایش را بشوم. ازت خواهش می‌کنم. (دلیلو ۶۳)

گویی مرز بین خود و دیگری یا آگاهی از جسمی که در آن زیست می‌کردنـد، از بـین رفتـه است . آقای توتل عاری از هر نوع عاطفه‌ایی است و این تحلیل شخصیت بـه‌نفـع لـورن نیسـت (کنتولیس و کیتیس ۲۳۴)، اما زن برای جدا کردن لایه‌های شخصیتی خـود –کـه فردیـت او را

ساخته اند- می‌جنگد. در نهایت هویت او رنگ می‌بازد. از سویی دیگر، آقای توتل خود ترکیبی از لورن و رِی است. توتل «دوگانگی جنسیتی زن و مرد» در مقابل هم را از بین می‌برد (کنتولیس و کیتیس ۲۳۱). مفهومِ دوگانگی جنسیتی ، هویت و فردیت گذشته لورن و رِی را یادآوری می‌کند. این انحلال تقسیم بندی‌های مرسوم بین جنسیت ها به نوع جدیدی از وحدت و یکپارچگی ادغام شده دلالت می‌کند.

طبق نظر دلوز و گاتاری «ریزوم هیچ نقطه آغاز و پایانی ندارد. همچون میان پرده است، فی ما بین موارد دیگر» (۲۷). از یک سو آقای توتل شخصیتی ریزوماتیک و میانی دارد، درست مانند خودِ رمان تَنی هنرمند. آقای توتل و رمان نقطه ی آغاز و پایانی ندارند، گویی فقط میان پرده ایی هستند بین صحنه هایی دیگر. علت میان پرده‌ایی خواندن شخصیت توتل این است که هم ویژگی‌های فردی لورن را از خود بروز می‌دهد و هم هویت رِی را بازآفرینی می‌کند. فردیت جداگانه لورن و رِی به افول رسیده است اما گویی ترکیب آن دو در توتل به صورت اشتراکی حلول کرده است. اصطلاحِ ریزومِ دلوز و گاتاری و اشاره ی کنتولیس و کیتیس به میان پرده‌ایی بودن شخصیت آقای توتل(۲۳۳)، نظریه ی «بینابینیتِ» ورملن و آکر را تداعی می‌کند. توتل بین لورن شدن و رِی شدن درآمد و شد است. همچون آونگی بین دو شخصیتی که هیچ کدام خود واقعی او نیست، در نوسان است. به سمت دو قطب متضاد کشیده می‌شود اما در نهایت کاملاً به هیچکدام از آن دو قطب تعلق ندارد. می‌توان نتیجه گرفت که آقای توتل نیز همچون لورن دارای شخصیتی متامدرن است که خصیصه‌های متقابلی دارد. دلیلو، آقای توتل را چنین توصیف می‌کند: «شاید این مرد نوع دیگری از واقعیت را تجربه می‌کند که در آن، این جاست و آن جا، هم قبل و هم بعد، و با مَرارت از یکی به دیگری می‌رود، در هم پاشیده، بدون هویت، زبان» (۵۹). بنابراین، لورن و آقای توتلْ سیال، روان و در نوسان اند. آن دو شخصیت هایی متامدرن دارند.

۳. نتیجه گیری

دلیلو در آغاز رمانِ تَنی هنرمند با اشاره به صفت های ملکی مربوط به زن و مرد، بینِ فردیت شخصیت ها حائل و مرز مشخص شده‌ایی کشید. در آغاز، شخصیت هایی مدرن، ایستا، بااصالت و درخت‌مانند را به نمایش گذاشت. اما در روند داستان فردیتِ شخصیت های اصلی دست مایه ی افول شدند. با خودکشی رِی، زن شروع به دگردیسی و پذیرفتن هویت های پسامدرن، چندگانه و ریزوماتیک کرد و به رِی ، آقای توتل، شخصیت های موجود در اجرای

نمایش خود و داستان روزنامه ها مبدل شد. لورن با خود بیگانه گشت و بـه دیگـری دگردیسـی کرد. او به طورهمزمان بین فردیتِ مدرن و پسامدرن نوسان نمود. همچون آونگی بین دو قطـبِ با خودْ ماندن یا دیگری شدن کشیده شد و بینابینی متامدرن را به‌تصویر کشید.

References :

Akker, Robin Van Den, et al. *Metamodernism: Historicity, Affect and Depth after Postmodernism.* London & New York: Rowman & Little-field International Ltd, 2017.

Ambrason, Seth. "Ten Basic Principles of Metamodernism." Huffingtonpost. https://www.huffpost.com/entry/ten-key-principles-in-met_b_7143202 . 2015. Accessed. 10 Sep. 2020 .

Baker, Stephen. *The Fiction of Postmodernity*. Edinburgh: Edinburgh University Press, 2000.

Barrett, Terry. "Modernism and Postmodernism: An Overview with Art Examples." Art Education: Content and Practice in a Postmodern Era. Edited by James Hutchens and Marianne Suggs. Washington, DC: NAEA, 1997. 17-30 .

Baudrillard, Jean. "Simulacra and Simulation." Translated by Sheila Faria Glaser. Jean Baudrillard: Selected Writings. Edited by Mark Poster. Stanford: Stanford University Press, 1988, 165-84.

Best, Steven, and Kellner Douglas. The *Postmodern Turn*. New York: The Guildford Press. 1997.

Breitbach, Julia. "Liminal Realism: Don DeLillo, The Body Artist." Analog Fictions for the Digital Age: Literary Realism and Photographic Discourses in Novels after 2000. Boydell & Brewer, 2012. 72-114.

Bressler, Chares E. *Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice*. 4th ed. Upper Saddle River, New Jersey: Pearson, 2007.

Butler, Christopher. *Postmodernism: A Very Short Introduction*. New York: Oxford, 2002 .

Conner, Steven. *The Cambridge Companion to Postmodernism*. New York: Cambridge University Press, 2004 .

Dashti Ahangar, Mostafa, Shirin and Azarafraz. "Revavat-e- Pasamodernisti dar 2 Film-e- Cinamaee Irani" ["Postmodern Narrative in two Iranian Movies"].

Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji], vol. 25, no. 1 (Summer 1399/ 2022): 125-158 .

DeLillo, Don. *The Body Artist*. New York: Simon and Schuster, 2001.

.---*Body Artist*. Translated by Mansoureh Vafaee. Tehran: Nahid, 2015.

Deleuze, Gilles and Felix Guattari. A Thousand Plateaus. Translated by Brian Massumi . London: Continuum, 1987.

Di Prete, Laura. "Don DeLillo's The Body Artist: Performing the Body, Narrating Trauma." Contemporary Literature, vol. 46, no. 3 (2005): 483-510 .

Douglas, Christopher. "Don DeLillo." Postmodernism: The Key Figures. Edited by Hans Bertens and Joseph Natoli. Malden: Blackwell, 2002.

Hassan, Ihab Habib. *The Postmodern Turn: Essays in Postmodern Theory and Culture*. Ohio: Ohio State University Press, 1987.

Howell, Anne. The Oscillating Subject in Don DeLillo's White Noise. School of Creative Arts, University of Wollongong, Dissertation, 2013. Research Online, 2013 .

Hutcheon, Linda. "Gone Forever, But Here to Stay: The Legacy of the Postmodern." Postmodernism What Moment. Edited by Pelagia Goulimari. Manchester: Manchester University Press, 2007. 16-18 .

.---*The Politics of Postmodernism*. New York: Rutledge, 2002 .

Joyce, James. *The Portrait of Artist as a Young Man*. New York: Ben Huebsch, 1916 .

Kermode, Frank. *Romantic Image*. London: Routledge & Kegan Paul, 1957 .

Kontoulis, Cleopatra and Eliza Kitis. "Don DeLillo's The Body Artist: Time, Language and Grief." Janus Head, vol. 12, no.1 (2011): 222-242 .

LeClair, Thomas. In the Loop: Don DeLillo and the Systems Novel. Chicago: University of Illinois, 1987.

Laist, Randy. *Technology and Postmodern Subjectivity in Don DeLillo's Novels*. New York: Peter Lang Publishing, 2010 .

LeClair, Tom. "An Interview with Don DeLillo." Contemporary Literature, vol. 23 (1982): 19-31.

Knight, Peter. "DeLillo, Postmodernism, Postmodernity." The Cambridge Companion to Don DeLillo. Edited by John N. Duvall. Cambridge: Cambridge University Press, 2008, 27-42.

Lentricchia, Frank. "Tales of the Electronic Tribe." New Essays on White Noise. Edited by Frank Lentricchia. Cambridge: Cambridge University Press, 1991, 87-113.

Lyotard, Jean- François. *The Postmodern Condition: A Report on Knowledge*. UK : Manchester University Press, 1984.

Nel, Philip. "DeLillo and Modernism." The Cambridge Companion to Don DeLillo. Edited by John N. Duvall. Cambridge: Cambridge University Press, 2008, 13-26

.---"Don DeLillo's Return to Form: The Modernist Poetics of The Body Artist ." Contemporary Literature, vol. 43, no. 4 (2002): 736-759 .

Osteen, Mark. "DeLillo's Dedalian Artists." *Cambridge Companion to Don DeLillo*. Edited by John Duvall. Cambridge: Cambridge University Press, 2008.137-50.

Perloff, Marjorie. "Modernist Studies." *Redrawing the Boundaries: The Transformation of English and American Literary Studies*. Edited by Stephen Jay Greenblatt and Giles. B. Gunn, New York: The Modern Language Association of America, 1992, 154-78.

Sarup, Madan. *An Introductory Guide to Post-Structuralism and Postmodernism*. 2nd ed. New York: Simon and Schuster International Group, 1988.

Sim, Stuart. *The Routledge Companion to Postmodernism*. 3rd ed. London: Routledge, 2012 .

Vahidnejad, Mohammad. "Bazkhani-e- Ostoreh Icarus va Karkarde Sakhtariy-e- an dar Dastan-e- Onitsha." ["A Reading of the Myth of Icarus and its Structural Use in the Novel Onitsha"]. Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e- Adabiyat-e-Moaser-e- Jahan], vol. 26, no. 2 (Fall & Winter 1400/ 2022): 664-668 .

Vermeulen, Timotheus, and Robin van den Akker. "Notes on Metamodernism." Journal of Aesthetics and Culture, vol. 2 (2010): 1-14 .

Whitworth, Michael. H. *Modernism*. MA: Blackwell Publishing, 2007.

Williams, Raymond. Marxism and Literature. Oxford: Oxford University Press, 1977.

Williams, Raymond and Michael Orrom. *Preface to Film*. Michigan: The University of Michigan Press, 1954.

Zavarzadeh, Mas'ud. "The Apocalyptic Fact and the Eclipse of Recent American Prose Narratives." Journal of American Studies 9.1 (1975): 69-83.